

Table of Contents

خارج اصول.تبیین حقیقت تزاحم و وجه افتراق آن با تعارض.جلسات ۳۲-۳۱/۲۶/۱۱/۱۴۰۱.....	۱
مقدمه.....	۱
نکته اول.....	۲
تبیین حقیقت و اقسام تزاحم.....	۲
نظریه مختار.....	۲
نکته دوم.....	۳
نکته سوم.....	۴
تفاوت های تزاحم و تعارض.....	۴
تکمله.....	۶

باسمه تعالی

خارج اصول.تبیین حقیقت تزاحم و وجه افتراق آن با تعارض.جلسات ۳۲-

۱۴۰۱/۱۱/۲۶/۳۱

در جلسه قبل سخن شیخ استاد وحید در پنج جهت در افتراق بیان شد. آنچه در این جلسه بیان می شود ضمن تأیید سخن استاد وحید، بیان چند نکته در مورد تعارض و تزاحم است که اگر به این نکات توجه شود مختار ما هم در افتراق بین تزاحم و تعارض روشن خواهد شد.

مقدمه.

ما معتقدیم احکام دارای ملاکات، یعنی مصالح و مفاسدی هستند که پشتوانه واقعی برای اوامر و نواهی می باشند.

عدلیه معتقد است تمام اوامر شرعی وراء مصالحی است. اگر وراء یک امر مصلحت الزامی بود این یعنی علت برای حکم به وجوب. اگر وراء یک امر مصلحت غیر ملزمه بود این یعنی استحباب. و نیز اگر نهی پشتوانه اش مفسده بود نتیجه آن حکم به حرمت است و اگر پشتوانه آن مفسده غیر ملزمه است اقتضای حکم به کراهت دارد.

هرجا که ما با یک امری که دلالت جدی در آن محقق است روبرو بشویم پشتوانه آن مصلحت است و هرجا هم با نهی صادر شده از اراده جدی روبرو بودیم پشتوانه اش یک مفسده است. گفتیم، مصالح یا مفاسد یا ملزمه هستند یا غیر ملزمه. وزان این ملاکات یا بگوئید وزان این مصالح و مفاسد به ان حکمی که شارع بیان

می کند وزان علت به معلول است. لذا در تمام مواردی که مولا اراده جدی دارد ما با وجود ملاکاتی واقعیه در متعلق اوامر و نواهی روبرو هستیم.

البته ما اوامر و نواهی داریم که آنها هم حکیمانه اند آنها هم مصالح و مفاسد دارد منتها مصلحت و مفسده در متعلق حکم نیست زیرا در آن حکم اراده جدی وجود ندارد بلکه حکمی است مثلاً برای امتحان عبد. مثل امر به حضرت ابراهیم (ع) نسبت به ذبح اسماعیل. در اینجا مصلحت در خود ذبح نیست متعلق امر که ذبح است مصلحت ندارد زیرا این امر با اراده جدی نسبت به لزوم حصول آن متعلق صادر نشده است. غرض امتحان ابراهیم (ع) بود. در اینجا تعبیر می کنند به این که مصلحت در نفس جعل است. این جعل مصلحتی دارد و آن امتحان است و الا در خود ذبح مصلحتی نهفته نیست. اوامر صادر شده از تقیه هم به همین صورت است. یعنی فاقد اراده جدی است. ما در بحثی که داریم با آن مواردی که مصلحت در نفس جعل است کاری نداریم با مواردی که متعلق امر و متعلق نهی مصلحت ندارد کاری نداریم با آن اوامر و نواهی که وراء آن مصالحی است در متعلق امر و نهی نیست کاری نداریم با اوامر امتحانیه یا تقیه ای فعلاً ما را کاری نیست نظر عمده ما در آن دسته از احکامی است که اکثریت احکام را تشکیل می دهد و منبعث از مصالح و مفاسد در خود متعلق هستند.

نکته اول

تبیین حقیقت و اقسام تزاحم

ما در همه موارد تزاحم به نحوی درگیر بین ملاکها هستیم. حقیقت تزاحم، جنگ ملاک هاست حقیقت تزاحم، تحیر ناشی شده از تزاحم درگیری بین ملاک هست.

نظریه مختار

با این دیدگاه در مورد تزاحم مختار بنده این است که ما با سه نوع تزاحم روبرو هستیم و باید بین این سه قسم از تزاحم فرق گذاشت:

۱- تزاحمی به مکلف چه مقلد یا مجتهد ارتباطی ندارد بلکه فقط مربوط به مقنن یعنی شارع مقدس می شود. یعنی شارع عالم به حقائق امور یعنی شارع حکیم. که هیچ امری و هیچ نهیی غیر حکیمانه از او سر نمی زند. اینجا او با علم بینهایت خود با حکمت بی مانند خود مصالح و مفاسد در یک امر را می سنجد. اگر جنبه مصالح قوت زیادی داشت (به حد مصالح ملزمه) حکم به وجوب می کند اگر مصالح سبک تر بود ملزمه نبود حکم به استحباب می کند و همین در مورد نواهی. که ملزمه و غیر ملزمه دارد. در این سنگین و سبک کردن معیارها و ملاکات و مصالح و مفاسد مثلاً در خمر یا قمار می گوید اثمهما اکبر من نفعهما. ممکن است برای قمار و شراب فوایدی باشد اما در سنجش ملاکات مصالح، مقهور مفاسد ملزمه شراب خواری است لذا حرام است. اینجا حکیم علی الاطلاق که مصالح و مفاسد را به تمام آگاهی دارد در تزاحم ملاکات، سنجشی دارد موافق سنجشهای حکیمانه خود عمل

می کند. این تزامم که گاهی از آن به تزامم ملاکی یاد می شود از بحث ما مکلفین و نیز دائره افتا خارج بوده و فقط مربوط به شارع مقدس عالم حکیم است.

۲- تحریر و درگیری مکلف در مقام امتثال دستورات. مولا گفت انقذ الغریق من نمی توانم هر دو را نجات دهم. متحریرم در مقام عمل چه کنم. تزامم این است. یا مولا بگوید صل بعد بگوید ازل.....من در اوقاتی نمی توانم هر دو را جمع کنم. بیشترین استعمال تزامم این قسم دوم است. اما به نظر ما یک قسم دیگر هم داریم که این مربوط به فقیه است.

۳- در مسائل جدید و مستحدثه. جایی که دلیل قانع کننده ای بر وجوب یا حرمت یا استحباب و کراهت نداشته باشیم. بخواهیم با تجمیع شواهد و قرائن ملاک فعل را یا ملام ترک را ترجیح دهیم. این بحث گسترده ای می طلبد و الان وارد آن نمی شویم.

نکته دوم

۱- در قسم اول که نه مربوط به مکلف است نه مجتهد، بلکه مربوط به مقنن حکیم است اگر این مقنن بر اساس مصلحت حکم به وجوب کرد دیگر نمی تواند حکم به عدم وجوب بکند زیرا اجتماع نقیضین می شود. اجتماع مصلحت ملزمه و غیر ملزمه می شود. چنانکه نمی تواند هم حکم به حرمت کند هم عدم حرمت. نیز حکیم نمی تواند در یک چیز حکم به وجوب و در عین حال حکم به حرمت در همان چیز نماید. (این یعنی اجتماع مصلحت و مفسده ملزمه و این یعنی اجتماع ضدین). ما در تراث روایی موجود به عللی، این تعارضات، تناقضات و تضاد ها را می بینیم.

۲- اگر مولای حکیم با دو مطلب روبرو بود یکی نماز دیگری ازاله نجاست، اگر اینها در مقام امتثال درگیری نداشتند مشکلی نیست. ساعت ۱۰ صبح ازاله می کند! سخن در آخر وقت است که هم صل دارد هم ازاله دارد. شارع حکیم که خود می داند مکلفین او گاهی دچار تحریر تزامم می شوند باید یکی را انجام دهد خود به نحوی با بیانی بن بست را بشکند و یکی از متزاحمین را مقدم کند ولو به صورت کلی. یا به درک عقلانی و عقلایی دراین موارد بسپرد که عقل عقلا در چنین مواردی چه می کند؟

مقنن بشری چه بسا از درگیری های در مقام عمل بین دو قانون آگاهی ندارد بعداً متوجه شود. اما مقننی که علمش بی مانند است حکمتش بی مانند است می داند یا باید خودش راه حل نشان دهد که مکلف در تحریر چه کند یا اکتفا کند به درک عقلانی و عقلایی.

۳- تزامم را از یک دیدگاه دیگر می توان به دو قسم دید:

الف. تزامم از جهت اهمیت که کدام مهم است کدام مهمتر. یا هر دو مساویند. ملاک کدام اقوی از دیگری است. اگر یکی بر دیگری ترجیح نداشت مساوی بودند چه باید کرد؟

ب. تراحم بین افسد و فاسد. اگر قابل تشخیص بود فاسد را مقدم کند. اگر متساوی بودند چه باید کرد؟ هردو از مصادیق تراحمند.

مثال اهم و مهم نماز و ازاله و مثال افسد و فاسد در قطع پا در اثر بیماری خطرناک. اگر قطع نشود خطر متوجه انسان است.

گاهی ما اهم را از مهم و فاسد را افسد تشخیص می دهیم گاهی نه!

نکته سوم

از آن قسم تراحم که مربوط به مولا بود بگذریم دو قسم بعدی که یکی مربوط به مکلف بود یکی به فقیه. تشخیص این که چه باید کرد اهم کدام است و مهم کدام است یا افسد کدام فاسد کدام است سه مرجع را باید ملاحظه نمود

۱- مرجع اول خود مکلف است در مواردی که با عقل خودش تکلیف را می داند نیازمند به این که شارع او را راهنمایی کند نیست. اگر من بینم انسانی در آب در شرف غرق است و هیچ راهی برای نجات این غریق نیست الا خسارت بر اموال. خانه ای آتش گرفت راهی برای اطفاء نیست مگر شکستن درب. خود مکلف اینجا افسد و مهم و اهم را می فهمد.

۲- مرجع دوم. مکلف در جایی که آخر وقت است یا نماز بخواند یا ازاله نماید مرجع برای رفع این تحریر رانمی داند. از نظر شارع کدام ملاک اقوی است؟ نمی داند با عقل بشری هم نمی فهمد اینجا به فقیه مراجعه می کند.

۳- مرجع سوم. متخصص موثق در تخصصش. مطمئن باشد در تخصص خیانت نمی کند امر این است که پا قطع شود یا بیماری منتشر شود؟ اینجا متخصص تشخیص می دهد. فقیه از مسند فقاقت این را تایید می کند.

ایات جنگ و صلح را ببینیم هرگز این آیات تعارض ندارند. ناسخ و مسوخ نیستند که عده ای از عامه فکر کردند. لیکن تراحم است این زمان به کدام دستور عمل کنیم. اینجا مجتهد که مجتهد است به تنهایی مرجعیت ندارد باید متخصصان بیایند حقائق را بگویند و رفع تحریر کنند. این وظیفه مکلف مجتهد به تنهایی نیست.

تفاوت های تراحم و تعارض

یکی از تفاوت های بین تعارض و تراحم در مورد جواز یا عدم جواز تساقط در این دو عنوان است.

ما در عنوان تعارض با عناصری مثل تخییر، طبق برخی مبانی یا ترجیح روبرو هستیم و عیناً در تراحم هم باز با عنصری به نام تخییر و با عنصری به نام ترجیح روبرو می شویم.

اگر چه وجه در تخییر تفاوت هایی بین تعارض و تراحم است و اگر چه در اصل مرجحات باب تعارض با باب تراحم اختلاف هایی است چنانکه در آینده خواهیم گفت ولی بهر حال هم در تراحم با تخییر روبرو هستیم هم

برخی مسالک در تعارض در مواردی تخییر را مطرح می کنند. مثلاً جایی که دو متزاحم هر دو یکسان باشند عنصر تخییر مطرح می شود و یا اگر بین دو امر موسّع تعارض در گرفت برخی تخییر را مطرح می کنند ولی ما هم در باب تعارض مرجحاتی داریم هم تزاحم. با این که نوع مرجحات دو باب تفاوت اساسی دارد لیکن آنچه در تعارض تصورش می رود اما در تزاحم اساساً تصورش اشتباه است عنصر تساقط است.

اگر ما دو حکم متعارض داشتیم که هیچ کدام بر دیگری ترجیحی نداشت در اینجا بخواهیم بگوییم معیناً به الف اخذ کنید ترجیح بلا مرجح هست بخواهیم باحدهما لا معین تمسک کنیم. احدهما که وجود ترجی ندارد. ترجیحی که نبود جای تصور تساقط هر دو دلیل و رجوع به اصول عملیه است. لذا در تعارض جای مطرح کردن عنصری به نام تساقط هست علاوه بر آن که عناصر دیگری مثل ترجیح و تخییر هر یک بجای خودش قابل طرح است.

اما چنانکه گفته شد در تزاحم هم ترجیح داریم و هم تخییر هم قابل تصور است. دو نفر مساوی از هر جهت در حال غرقند یکی را می توان نجات داد ، (یکی هم پیامبر و دیگری معمولی نیست) ، اینجا بحث تخییر مطرح است اما ما دیگر در باب تزاحم چیزی به نام تساقط نداریم زیرا در تزاحم من یک قدرت دارم اگر دو قدرت داشتم واجب بود هر دو غریق را نجات دهم اما حالا قدرت بر نجات هر دو غریق ندارم نمی توانم بگویم حالا که هر دو نمی شود هر دو ساقط. یک قدرت دارم من در ترک یکی از این دو غریق مضطرب و معذورم ولی الضرورات تنقذ بقدرها. من قدرت نجات هر دو را ندارم ولی قدرت که دارم یکی را نجات دهم نمی توانم به بهانه ضرورت و اضطرار و عدم قدرت بر انقاذ دو غریق هر دو را ترک کنم.

اگر یکی بر دیگری ترجیح نداشت عقل حکم به تخییر می کند لذا طرح بحث تساقط در باب تزاحم معنا ندارد. تساقط در باب تعارض معنا دارد.

لذا باید گفت تعارض و تزاحم هم از لحاظ تفاوت دارند، هم آثار متفاوتی دارند. ماهیت متفاوت است زیرا تعارض درگیری در مقام جعل است که مقنّن حکیم نمی تواند هم وجوب را جعل کند هم عدم وجوب را. هم وجوب را هم حرمت را جعل کند لیکن در تزاحم اصل جعل اشکالی ندارد اشکال در فعلیت حکم است که ممکن نیست. از نظر اثر هم چون تعارض درگیری در مرحله جعل است و تزاحم درگیری در مرحله امتثال لذا طرح عنصر تساقط در تعارض قابل تصور است ولی طرح عنصر تساقط ابداً در تزاحم قابل تصور نیست باید یکی از این دو انجام شود.

رفع تحیر در مقام تعارض هم به ترجیح ممکن است هم تخییر و هم تساقط در جایی که ترجیح نیست.

تحیر تزاحمی مکلف در مقام امتثال یا با ترجیح است یا با تخییر است ولی تساقط جا ندارد و یکی از این دو عمل را باید انجام داد. مثلاً نمی توان هم ازاله را ترک کند هم نماز را.

- ۱- در بحث تزاحم با تزاحم ملاکات در نزد شارع کاری نداریم. در آن مقام تحیر معنا ندارد. ما با تزاحمی کار داریم که به نحوی تحیر ایجاد کند
- ۲- این تحیر برای انسانها گاهی به همین حد مکلفین تمام می شود مانند تحیر بین انقاذ این غریق و ان غریق. فقیه دخالتی ندارد. عقل کارگشاست. در همین تزاحم گفته شد گاهی فقیه باید ورود متخصصانه پیدا کند تا اهم از مهم و فاسد از افسد تشخیص دهد . و گاهی فقیه به تنهایی مرجعیت ندارد.
- ۳- ما گفتیم که در مسائل مستحدثه با نوع دیگری از تحیر تزاحمی روبرو هستیم که آنجا فقیه باید کشف ملاک و رفع تحیر کند. اما کجا و چگونه بحث مقصلی می خواهد.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حسین مقدس

جلسات ۳۲-۳۳